


- ساختار سرمایه داری ایران
- مسئله ارضی در ایران
- طبقه کارگر و دموکراسی بورژوازی لبنان
- پرولتاریا و انقلاب لئون تروتسکی
- درباره برنامه انقلابی
- سفر هواکوفنگ به ایران و نظریه سه دنیا
- بحران استالینیزم و کمونیزم اروپایی



شماره ۸ پائیز ۱۳۵۷



## سفر هواکوفنگ به ایران و نظریه سه دنیا

انداخت ویدئوسبیله توجیهی برای ادامه همان سیاستها پیدا کرد ، اگر ماثو تمام فرصت طلبیهای بورکراسی مسکورا بگردن خروشچف انداخت و توجیهی برای ادامه همان سیاستها پیدا کرد ، حالا هم گویا عده ای خیال دارند همه کاسه کوزه ها را بر سر هواکوفنگ ، و "تزه دنیاى او" ، بشکنند ، و با اینکار طرفداری از همان سیاستهایی را ، که ضیافت مشترک شاه - هواکوفنگ فقط پرده کوچکی از آنست ، دوباره توجیه کنند !!

در این باره می باید چند نکته را یادآوری کرد . اولاً اینکه تزه دنیا فرق ماهوی با سایر تزهائی که بورکراسی دول کارگری از بد و پیدایش خود ، برای توجیه سیاستهای ضد انقلابی بیرون داده ندارد . مگر تزه انقلاب مرحله ای استالین ، بورژوازی کشورهای عقب مانده را انقلابی نمی داند ؟ مگر بر اساس همین تئوری نبود که چیان کای چک ، قصاب پرولتاریای شانگهای را رهبر انقلاب چین معرفی کردند و او را بعضویت بین الملل کمونیستی پذیرفتند ؟ مگر بر اساس همین تئوری بر سینه قوام السلطنه ، سگ دربار رضا شاه نشان ضد امپریالیست نیاوختند ؟ مگر تحت عنوان نقش مترقی آلمان در اروپا نبود که استالین دست هیتلر را فشرده و با او قرار داد عدم تجاوز امضاء کرد ؟ مگر تئوری دوارویای استالین ، که اروپا را بدو قسمت فاشیستی و "دمکراسی مترقی" تقسیم می کند و با این چشم - بندی نقش زالوهای امپریالیستی مانند چرچیل و روزولت را در صحنه جهانی مترقی و حتی انقلابی معرفی می کند ، چه فرقی با تزه سه جهان دارد ؟

اندکی تفکر بسادگی نشان می دهد که سیاستهای فرصت

اخیراً شاهد رسیدن یکی دیگر از ثمرات تلخ استالینیزم ، ثمرات تلخ سوسیالیزم در یک کشور بودیم . تئوری سه دنیا عاقبت پای هواکوفنگ ، نخست وزیر و صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست چین را به دربار جلاد مردم ایران باز کرد . در شرایطی که جنبش آزادیبخش مردم ما اوج بیسابقه ای گرفته ، و در شرایطی که این جنبش در زیر سرنیزه های قداره بندان لجام گسیخته بانده پهلوی بیرحمانه قصابی می شود ، و وقاحت جنایات رژیم بجائسی رسیده که حتی جیبی کارتر و جیم کالاهان هم سعی می کنند تلگرام های پشتیبانی خود از محمدرضا پهلوی را مخفی نگه دارند ، هواکوفنگ دست خون چکان جلاد ایران را بگرمی فشرده و در ضیافتی مشترک در دربار او بسلاطنت بقای سلطنت ننگین پهلوی جام خود را بالا برد ! زهی بیشمری !

باشد که این وقاحت چشم اپوزیسیون چپ ما را بیشتر باز کند ، کسانی که مدام در باره "سیاستهای ضد خلقی شوروی" داد سخن می دهند و طرفداران بورکراسی مسکورا خائن وضد خلقی می دانند ولی در باره بورکراسی پکن مهر سکوت بر لب زده و همکاری بسا طرفدارانش را جایز می شمارند . و خوشبختانه بنظر می رسد گرایشها - ئی در این جهت از هم اکنون پیدا شده اند . ولی به همین زودی نغمه های فرصت طلبانه ای ، که تازگی هم ندارد در این رابطه اینجا و آنجا بلند شده اند : کار هواکوفنگ را باید از ماثو جدا کرد . سبب این سیاستها تزه دنیا ست . تزه سه دنیا ربطی به ماثو ندارد ، مال جناح هواکوفنگ است . و غیره و ذلك . اگر خروشچف تمام کثافتکاریهای بورکراسی مسکورا بگردن استالین

# ☆ ☆ ☆ پکن به آرایش نظریه سه دنیای خود می پردازد

## نوشته: لیویو مایتان

بینابینی و انزوای ارتجاعی جان سخت ، می بایست در دوران های گوناگون تاریخ ، با تعام کسانیکه در پرتو مسائل ضروری و عملی می توان با آنها اتحاد بست ، متحد شود . " از دیدگاه رهبری چین ، متعاقب انحطاط اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دیگر استفاده از مقوله " اردوگاه سوسیالیستی " جایز بشمار نمی رود . مطابق این سند ، پیدایش سه دنیای (۱) "دو ابر قدرت امپریالیستی " اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا ، (۲) کشورهای پیشرفته و (۳) کشورهای سوسیالیستی و ملت های تحت ستم که قربانیان استثمار امپریالیستها هستند ، بعنوان واقعیتی جدید می بایست شناخته شود .

سند مزبور به تحلیل جداگانه ای از هر يك از سه دنیا پرداخته و برای اثبات اینکه اتحاد جماهیر شوروی نیز يك کشور امپریالیستی است ، دلایل زیر را ارائه می دهد :

الف) شوروی در جستجو و کسب سود در کشورهای دیگر است . اگر چه ، در مقایسه با آمریکا ، سود کمتری عایدش می شود . منبع این سود " کم های اقتصادی " ، " مساعدت های نظامی " و " خرید به بهائی نازل و فروش به بهائی گزاف " در داد و ستد با کشورهای است که از کمهای آن برخوردار می شوند .

ب) از طریق " فعالیت های کامون " شوروی به فعالیتهائی مشابه با آنچه که امپریالیست های آمریکائی از طریق شرکت های چند - ملیتی و دیگر ابزارهای تهاجی انجام می دهند ، اقدام می کند .

ج) شوروی بیش از آمریکا در کشورهای دیگر دارای پایگاههای نظامی و نیروهای مسلح است ( برای مثال در چکسلواکی و آنگولا ) . نکته مهمتر اینکه ، اتحاد جماهیر شوروی " امپریالیزم حریص تر " بوده و " خطرناک ترین منشأ جنگ جهانی است " ، و دلایل آن از اینقرارند :

جانشینان مائو همچنان سیاستی را که مبارزات کارگران وتوده های تحت ستم در سرتا سر دنیا را تابع دفاع از امتیازات قشر بوروکراتیک حاکم در چین قرار می دهد ، دنبال می کنند .

نظری تقسیم جهان به سه بخش که در سال ۱۹۷۴ توسط مائو ارائه شده بار دیگر در سال ۱۹۷۷ در يك سری از اسناد چین از نو تکرار شد . عناوین این اسناد از اینقرارند :

" سوسیال - امپریالیزم شوروی ، خطرناک ترین منشأ جنگ جهانی " ، " نظریه تقسیم سه جهان صدر مائو ادای سهمی بزرگ به مارکسیزم - لنینیزم است " و " سوسیال - کلدیالیزم شوروی خود را افشاء می کند " . مقالات اول و آخر در RED FLAG ظاهر شد و مقاله دوم بقلم سردبیران PEOPLE'S DAILY به رشته تحریر درآمد . است ( متن هر سه مقاله به ترتیب در شماره های ۲۹ ، ۴۵ ، ۴۹ و PEKING REVIEW نیز چاپ شده است ) .

## میراث " نظری " مائو

مقاله " نظریه تقسیم جهان صدر مائو . . . " تا به امروز نظام دارترین کوشش در بنای پایه ای نظری ، و توضیحی سیاسی بر این بینش مائوئیستی بوده است . برای مثال در این مقاله می خوانیم :

" نظریه سه دنیای صدر مائو ، واقعیت های عینی مبارزه طبقاتی در عرصه جهان امروز را بطور علمی و به اجمال بیان می دارد . . . " بورژوازی بین المللی هرگز يك کلیت یکپارچه نبوده و نمی تواند باشد . جنبش بین المللی طبقه کارگر در اثر نفوذ طبقات بیگانه ، انشعابات پیچیدی را تجربه کرده است . پرولتاریا در مبارزه اش در عرصه جهانی ، برای بسط نیروهای مترقی ، جلب نیروهای

(۱) شوروی به مثابه یک نیروی امپریالیستی بزرگ، دیرتر از ایالات متحده بپا خاسته است.

(۲) "... از آنجائیکه سوسیال-امپریالیزم شوروی از نظر قدرت اقتصادی نسبتاً در سطح پائین‌تری قرار دارد، لذا برای توسعه خود عمدتاً می‌بایست بر قدرت نظامی و تهدیدات جنگی خود تکیه نماید."

(۳) نظام اقتصادی آن کشور "سرمایه داری انحصاری - دولتی" بوده بدون آنکه در دیگر کشورهای امپریالیستی همثانی داشته باشد.

(۴) "... به منظور لاف زدن و فریب مردم کشورهای دیگر از اعتبار و شخصیت لنین بهره گرفته و درفش سوسیالیزم را برمی-افرازد."

بدین ترتیب، هرگاه دوا بر-قدرت را "بدون آنکه تمایزی بین آن دو قائل شویم، با یک چوب بزنیم" دچار اشتباهی بزرگ خواهیم شد. در مبارزه علیه دوا بر-قدرت، نقش اصلی بر عهده توده های دنیای سوم است. چرا که آنها "اکثریت قابل ملاحظه جمعیت جهان" را تشکیل می‌دهند، به ظالمانه-ترین شکل استثمار شده و در حادثه‌ترین شکل علیه آند و به مبارزه پرداخته اند.

## انقلاب در اروپا در دستور روز قرار نداد

از زمان پایان جنگ جهانی دوم تا به امروز، مبارزه رهاوسی بخش ملی در دنیای سوم تعمیم یافته و "برای دوران تاریخی نسبتاً طولانی" وزنه قاطعی خواهد داشت. امروزه از آنجائیکه جنبش‌های کارگری در "دنیای اول و دوم" از عهده ایفای نقش قاطعی بر نمی‌آیند بنابراین تکالیف اولیه آنها حمایت و پشتیبانی از مبارزات توده های دنیای سوم است. در سند مزبور می‌خوانیم: "... بظرف کلی در حال حاضر، در اثر خبانت قشر حاکمه در روسیه، در اثر اشاعه ایدئولوژی تجدید نظر گرایی، و در نتیجه انشعابات در توده های طبقه کارگر، جنبش‌های انقلابی طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری پیشرفته در مرحله اتحاد گروهها و انباشت قدرت نیستند. در این کشورها هنوز شرایط انقلابی برای تسخیر فوری قدرت دولتی وجود ندارد."

در مبارزه علیه استیلا گرایی، امروزه دنیای دوم آن نیروی است که می‌توان با آن متحد شد. "... در واقع امروزه سوسیال - امپریالیزم شوروی آشکارا خطر مهمتری برای کشورهای اروپای غربی است." بنا بر این بدون آنکه "استعمار شدید کشورهای دنیای سوم" توسط کشورهای دنیای دوم و "استیلا دنیای دوم برای این کشورها" به گونه فراموشی بیفکنیم، ضروری است تمایزی نیز قائل شویم. از آنجمله، شناخت نیاز "شعار دفاع از استقلال ملی" برای کشورهای دنیای دوم است.

سند مزبور ادعا می‌کند که جنگ اجتناب ناپذیر است و تا زمان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در شوروی و آمریکا کم‌کم اجتناب ناپذیر خواهد بود. لیکن این امکان نیز وجود دارد که با بهم زدن برنامه کار ابر-قدرت‌ها، این تعارض را بتوان به تعویق انداخت. و اینکار بسود چین خواهد بود. چرا که "... ما به دوران صلحی طولانی نیازی نبریم داریم." "... جنگ فاجیح عظیم و جهانی که به بار خواهد آورد. هم چنین تحولات عظیمی به ارمغان می‌آورد. ... و نیز این احتمال وجود دارد که کل ساختار امپریالیزم کاملاً سرتگون شود."

مبارزه علیه جنگ باید بر جبهه واحدی استوار باشد که در آن جبهه، کشورهای امپریالیستی و پرولتاریای بین‌المللی همراه

با کشورهای دنیای دوم و سوم به مبارزه مشترکی علیه جنگ پرداخته و هرگونه سیاست تشنج زدائی با سوسیال - امپریالیزم، که خطر عده جنگ بشمار می‌آید، میبایستی طرد شود.

## در جستجوی بازگفت از مارکس و انگلس

سر دبیران PEOPLE'S DAILY، در کوشش خود برای نشان دادن حقایق نظریه هایشان به یک سری از بازگفتها از آثار کلاسیک مارکسیستی متصل می‌شوند. ادعای آنها که عقایدشان مبنی بر نظرات مارکس، انگلس و لنین است فاقد جزئی‌ترین پایه ای است. اکثر بازگفت‌هایی که از مارکس و انگلس بازگو شده است تنها این واقعیت ساده را ثابت می‌کند که آند و مسئله اهمیت مبارزه رهاوسی بخش ملی، عمدتاً در موارد مشخص لهستان و ایرلند را کاملاً بدرستی درک کرده بودند. تنها بازگفتی که با مسئله مطروح در مقاله ارتباطی دارد، بازگفتی است از انگلس که احتمال یک جنگ تهاجمی تزار روسیه علیه آلمان را مورد بحث قرار می‌دهد: "به اطلاع دولت می‌رسانیم که هر آینه چنانچه فرصت لازم به ما داده شود و رفتاری شایسته با ما بعمل آید، ما آماده آن هستیم که حمایت خود را از دولت در مبارزه علیه دشمن خارجی اعلام داریم، ولی تنها زمانی حاضر به انجام این عمل خواهیم بود که دولت به جنگی دست زند که بدون استثنا تمام شیوه ها منجمله شیوه انقلابی را بکار گیرد. ... آن هنگام که بقاء و حیات ملت در خطر باشد، نکته حائز اهمیت برای ما دفاع از موقعیت و دستاورد هائی که به نقد بدست آورده ایم و حفظ و نگهداری آنها برای آینده است." [نامه انگلس به ببل، مجموع آثار مارکس و انگلس، جلد ۳۸ صفحات ۱۶۳-۱۵۹] در این بازگفت، انگلس مسئله امکان وقوع جنگی را که در آن آلمان دارای اهدای امپریالیستی نبوده بلکه حیات آن کشور در مخاطره خواهد بود مطرح می‌سازد، جنگی که در عین حال خطر توقف توسعه "جنبش سوسیالیستی در اروپا به مدت بیست سال" را نیز در بر دارد. چنین جنگی رخ نداد. (بظرف کلی بسیار نا محتمل بود که در این چنین جنگی، آلمان بورژوازی دارای اهداف امپریالیستی نمی‌بود.) واقع آنکه در حدود چنددهه بعد، زمانی که شعله های جنگ بین آلمان و روسیه مشتعل شد هر یک از دو کشور متخاصم دارای اهدافی بودند که از سرشت امپریالیستی آند و سرچشمه می‌گرفت. ادامه دهندگان راه واقعی مارکس و انگلس کشورهای امپریالیستی خود و اهداف امپریالیستی آنها را محکوم کرده و به مبارزه وسیعی علیه آنها بپا خاستند.

آیا این اصلاح طلبان نبودند که لنین به مبارزه علیه آنها برخاست؟ اصلاح طلبانی که جملاتی مشابه PEOPLE'S DAILY را در کشورهای خود بکار گرفته بودند تا به اثبات رسانند که کشورشان با "مسئله تامین و حفظ استقلال ملی مواجه بوده. ... و طبقه کارگر با مسئله حفظ دستاورد هائی که به نقد به آن دست یافته بود، روبروست."

لنین پیشاپیش احتمال وقوع جنگ های ملی در عصر امپریالیزم را به کنار نهاده بود، و حتی نوشت که اگر جنگ سال ۱۹۱۴ فقط به مخاصماتی ما بین صربستان و اتریش، و یا ما بین بلژیک و آلمان محدود می‌گشت در آنصورت مواضع جنبش کارگری می‌بایست حمایت از کشور ضعیف‌تری که مورد تهاجم امپراطوری قرار می‌گیرد باشد. لیکن یکبار دیگر این مسئله فقط یک احتمال فرضی بعیدی بود که هیچگاه به واقعیت نپیوست.

سر دبیران PEOPLE'S DAILY بکرات به بازگفت‌هایی از اسناد دومین کنگره بین الملل کمونیست متصل می‌شوند. لیکن آنها فراموش کرده اند که در تزه های درباره مسئله ملی و مستعمراتی

که توسط این کنگره اتخاذ شده بود ، از جمله چنین آمده است که : "کل سیاست بین الملل کمونیست در باره مسئله ملی و مستعمراتی می بایستی عمدتاً بر پایه اتحاد کارگران و توده های زحمتکش تمام ملیت ها و کشورهای در یک مبارزه انقلابی مشترک برای سرنگونی زمینداران و بورژوازی مهتی باشد" (ت ۴) .

هم در مقاله لنین و هم در اسناد دوین کنگره ، کشورهای مستعمره و تجزیه شده ای نظیر ایران ، ترکیه و چین و کشورهای مغلوبه نظیر آلمان در یک دسته بندی قرار دارند . کاملاً واضح است که این دسته بندی صرفاً آزمون گرا و ناشی از برخورد رپوداد - های گوناگون بوده است . جنگ های جهانی اول و دوم بخصوصی نشان دادند که آلمان بسرعت توانست نقش خود را همچون یک کشور امپریالیستی از سر بگیرد .

## استالین ، حلال مشکلات

مهم تر آنکه ، لنین و دیگر رهبران بلشویکی ، در عین اینکه از موقعیت جدید برای مانور دادن جهت اقدامات دیپلماتیک نظیر پیمان RAPALLO بهره می گرفتند ، لیکن آنان هرگز در صد دایجاد جبهه واحدی ما بین اتحاد جماهیر شوروی و آلمان مغلوب برنهادند . آنان هیچگاه در باره تکلیف انقلابی پرولتاریای آلمان مهر سکوت بر لبان خود نزدند ، بلکه این نکته همواره در دستور روز کنگره های بین الملل کمونیست قرار داشت .

نویسندگان مقاله همچنان به گلچین کردن نقل قول ها ادامه می دهند . آنها در ضمن دوازدهم از استالین را هم بازگو کرده اند . یکی از آن دو در سال ۱۹۳۹ نوشته شده و در رابطه با ویژه گیهای آلمان ، ایالتی و ژاپن بحثی در مورد کشورهای مهاجم و بریتانیای کبیر ، فرانسه و آمریکا بحثی در مورد کشورهای غیر مهاجم است . آن دیگری مربوط به سال ۱۹۴۲ بوده و اختلاف ما بین ائتلاف ایالتی - آلمان از یکسو و انگلیس - شوروی - آمریکا از سوی دیگر را بازگو می کند . از قرار معلوم مصادیق مشتاق بازگفت های ما در آن ۱۹۴۲ - ۱۹۳۹ ، یعنی دوران انعقاد پیمان آلمان - شوروی را به بوته فراموشی سپرده اند .

بهر حال ، اینگونه در مقابل هم قرار دادن کشورهای مهاجم و غیر مهاجم ، بر ماهیت طبقاتی کشورهای شرکت کننده در آن ائتلاف سرپوش گذاشت ، ظاهری زیبا بدان داد و راه را برای کنفرانس های تهران ، پتسدام و یالنتا و تقسیم جهان به مناطق تحت نفوذ باز کرد .

افزون آنکه ، مقاله این تر استالین را که در آخرین کتاب وی آمده است نیز مطرح می کند : " اجتناب ناپذیری جنگ ما بین کشورهای سرمایه داری همچنان بقوت خود باقی است . " این تنزی است سست ، چرا که وجود کشورهایی که سرمایه داری در آنها سیرگون شده موانعی به مراتب پیچیده تر برای عریان شدن این چنین تعارضات ، در مقایسه با شرایط قبل از جنگ جهانی دوم ، فراهم آورده است . و نیز این تز که - امکان وقوع جنگ بین کشورهای سرمایه داری بمراتب بیشتر از امکان وقوع جنگ بین کشورهای سرمایه داری و کشورهای کارگری است - بوضوح و بمراتب سست تر است .

شود که اتحاد جماهیر شوروی یک کشور امپریالیستی است کاملاً بی پایه است . بر خلاف ایالات متحده آمریکا و کشورهای دنیای دوم ، که پکن همپای با آنها به پایبندی و دست افشانی مشغول است ، شوروی از طریق صدور سرمایه به سود دست نمی یابد . سند خود نیز از اشکال ویژه ای از استثمار صحبت می کند . لیکن این اشکال در برگیرنده تاسیساتی که شوروی مالک آنها باشد ، نیست . مثلاً کارخانجات و تاسیساتی که شوروی در هند بنا کرده است در مالکیت هند است . این صحیح است که پس از جنگ شرکت های مشترکی بویژه در پاره ای از کشورهای اروپای شرقی تاسیس شد که شوروی در آنها سهم بود . در پاره ای موارد این قبیل شرکت ها هنوز هم وجود دارند . در دوران پس از جنگ بحث های شدیدی علیه این اقدامات ، علی - الخصوص از جانب کمونیست های یوگسلاوی ابراز شد . لیکن این شرکت ها موقتی و از چشم انداز بسیار محدودی برخوردار بودند . نمی توان ادعا کرد که آنها بیان نیاز لایفک اقتصاد شوروی بودند . واقعیت آنستکه امکان انحلال شرکت های مشترک ، بدون آنکه کوچکترین تأثیری بر اقتصاد شوروی داشته باشند ، وجود داشت . و این نیز صحیح است که شوروی در مناسبات خود با کشورهای دیگر ، از طریق مبادله با برابر کالا توانسته است که به تحصیل سود بپردازد . این واقعیت از اینجا ناشی می شود که در تحلیل نهائی ، بازار جهانی سرمایه هنوز مکانیزم تعیین کننده و نهائی است . لیکن شوروی حتی در داد و ستد هایش با کشورهای در قلمرو نفوذش به صدور مواد خام پرداخته و کالا های صنعتی وارد می کند و بدین ترتیب بهای مبادله نابرابر را می پردازد .

افزون آنکه ، اتحاد جماهیر شوروی با پاره ای از کشورهای قرارداد های دراز مدتی منعقد کرده که موجب تثبیت بهای مواد خام برای دورانی طولانی و به نفع کشورهای صادر کننده شده است (مثلاً قرارداد شکر با کوبا) .

کلیه این حقایق بیانگر آنستکه تا چه اندازه قیاس بین فعالیت های " مشترک المنافع سوسیالیستی " و شرکت های چند - ملیتی بی پایه و دلخواهی است . این بدان معنی نیست که مسکو ، کاعلم و " ابزارهای " دیگری نظیر پایگاه های نظامی و اشغال نظامی را بعنوان وسائلی برای حفظ استیلاش بر دیگر کشورهای " برادر " بکار نمی گیرد .

لیکن نظریه پردازان چینی هیچگاه موفق نشده اند نشان دهند که شباهت بین استیلا گرائی " دو ابر - قدرت " با زتاب همانسانی ساختارهای اجتماعی - اقتصادی دو کشور شوروی و آمریکا است .

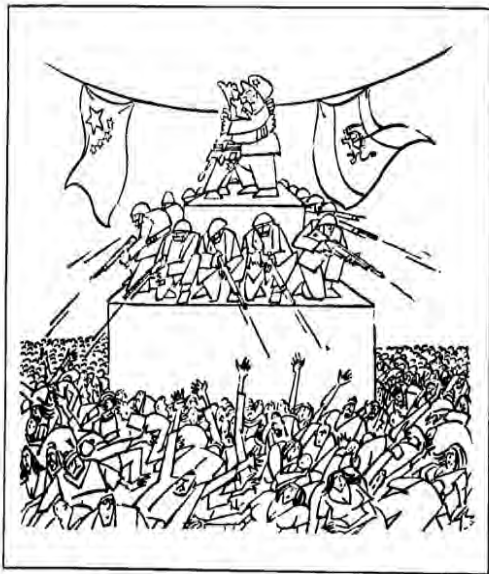
هر آینه اگر سرمایه داری در شوروی احیا شده بود ، امکان بسیاری می بود که فراشد بازگشت آن را بتوان در غالب واژه های بسیار دقیق تری توضیح داد . لیکن هیچ یک از اسناد چینی تاکنون موفق به انجام این امر نگردیده اند . و بهمین دلیل هم با دو تضاد مهم دست بگریبان شده اند . آنها تاریخ انحطاط اتحاد جماهیر شوروی را سال ۱۹۵۶ یعنی زمان مرگ استالین اعلام می دارند . در ضمن برای اثبات انحطاط شوروی به پدیدارهایی اشاره می کنند که قبلاً در زمان حکومت استالین نیز ظاهر شده بود . در عین آنکه تأکید می کنند که کارگران تنها از طریق قهر انقلابی قادر خواهند بود که قدرت را تسخیر نمایند ، لیکن حتی در همین سند مورد بررسی ، به این بینش اعتقاد دارند که سرمایه داری بطور تدریجی و " رفیعیستی " می تواند احیا شود !

## تمجید از فرانسه بخاطر " ماموریت متمدنانه "

پکن برای مقابله با " استیلا گرائی شوروی " ، اتحاد بزرگتری ما بین دنیای دوم و سوم را فرا می خواند . رهبری چین هیچگونه درنگی در ادامه تا به آخر منطق این موضع را جایز ندانسته

## آیا اتحاد جماهیر شوروی امپریالیست است ؟

اولین وعده ترین استدلال بکار رفته ، برای اینکه نشان داد



نقش پلیس ایکه هر يك از این دو کشور در مناطق نفوذ خود بعهدہ دارند سخنی بعبان نرفته است . پر واضح است در اثنايکچہ چین بہ تمجید وستایش از پهلوی جلاد پرداختہ و پارہ ای زحرکات دولت تھزل را در مسیر مساعد ارزیابی می کند ؛ بسیار دشوار خواهد بود کہ بہ تقبیح آنان نیز بپردازد .

همانطوریکہ اشاره شد ؛ چین خود را در دنیای سوم جای می دہد . شاخص عمدہ برای این تقسیم بندی ماہیت طبقاتی دولت چین نبودہ بلکہ عقب ماندگی انکشاف اقتصادی چین در مقایسہ با "کشورهای ثروتمند" است . افزون آنکہ ؛ سند مزبور مشخص نمی کند کہ دیگر کشورهای سوسیالیستی کدامند ؟ در حال حاضر رہبری چین علاوہ بر سہ کشور ہندوچین ؛ کرہ شمالی را نیز در این گروہ قرار می دہد . در رابطہ با کشورهای اروپائی شرقی ؛ ارزیابی آنان تغییر پذیرتر است . آلبانی هنوز کشوری سوسیالیستی است ولی خطر آن وجود دارد کہ ہرگاہ مناسباتش با چین بیشتر و بوجامت گراید تنزل مقام یابد . از سوئی دیگر این امکان وجود دارد کہہ بازگشت رسمی یوگسلاوی بہ جرگہ کشورهای سوسیالیستی مورد تصویب قرار گیرد . چند سال پیش ؛ از رومانی بعنوان يك کشور سوسیالیستی نام برده می شد . چنین تغییرات سریع و دلخواہی در حذف و یا شامل نمودن کشورہا در جرگہ اردوگاہ سوسیالیستی از منافع و نیازهای لحظہ ای رژیم پکن ناشی می شود .

ایراد این تحلیل کہ کشورهای "جهان دوم" ؛ کشورہائی کہ در انواع علیات نو- استعماری درگیرند ؛ نظیر بریتانیای کبیر ؛ فرانسه ؛ و جمہوری فدرال آلمان ؛ را می توان بہ جہتہ واحدی علیہ "استیلا گرائی" جلب نمود ؛ در این است کہ ماہیت طبقاتی و نقش واقعی این کشورہا را مخفی می کند . فراموش کردن این نکته کہ کشورهای ژاپن ؛ آلمان غربی ؛ بریتانیای کبیر و دیگر کشورہای شاہیہ ؛ ارکان نظام دنیای امپریالیستی را تشکیل می دہند ؛ تنها از کاربرد انحرافی ؛ گمراہ کننده و تمرکز بر مفہوم "دشمن اصلی" ناشی می شود .

بدیہی است کہ يك کشور کارگری مجاز است کہ حد اکثر سعی خود را بکند تا از تہادہای مابین امپریالیستہا سود جہد . لیکن دشمنان را بجای متحدان معرفی کردن ؛ بر تقسیم بندی طبقاتی سرپوش نهادن ؛ برای مذاکرات با کثیف ترین ارتجاعیون نظیر نیکسون ؛ اشتراس ؛ فانفانی و ساکارنہرو پیش قدم شدن ؛ مسئلہ کاملاً متفاوتی است . ترغیب مستحکم تر شدن بازار مشترک ؛ کہہ منعکس کنندہ گرایش بسوی تمرکز سرمایہ است ؛ و تشویق نیرومندتر

و آشکارا بہ تمجید مداخلات مستقیم نظامی يك قدرت امپریالیستی یعنی فرانسه ؛ بہ حمایت از رژیم ارتجاعی موبوتو در زئیر برخاستہ است . بہ موضعی کہ در زمان حملہ نیروهای موسوم بہ ژاندارم های کانائگائی اتحاد کردہ اند توجہ کنید . در شماره ۶ ژوئیسہ ۱۹۷۷

PEKING INFORMATION چنین آمدہ است :

"زمانیکہ در اثر تحریکات شوروی ؛ کشور زئیر مورد حملہ مزدوران قرار گرفت فرانسه و چند کشور دیگر اروپای غربی کمک های نظامی و لجستیکی خود را از زئیر دریغ نورتیدند . بدین ترتیب ؛ ملاحظہ می شود کہ گرایش اتحاد بین اروپای غربی و افریقا برای مقابلہ با استیلا گرائی تقویت شدہ است ."

بار دیگر کلیہ استدلالات بر پایہ این تمثیل انتزاعی مبتنی است کہ اتحاد جماہیر شوروی مهاجم ترین قدرت ہابودہ و "خطرناک ترین منشاہ جنگ جهانی است" . با طرح چند پرسش ابتدائی بسادگی می توان بہ مقابلہ با این استدلالات پرداخت . چہ کسی از زمان جنگ کرہ تا جنگ ویتنام منشاہ مہمہمہ تخصصات نظامی بود ؟ چہ کسی آشکارا علیہ دولت کارگری در کوبا بہ اقدامات تہاجمی دست زد ؟ چہ کسی بہ حمایت از خطرناک ترین منشاہ جنگ در خاور بیانہ یعنی دولت صہیونیستی اسرائیل می پردازد ؟

چگونہ بر پایہ "نظریہ های موجود مائوئیستی می توان توضیح داد کہ در تمام تخصصات مہم سال های اخیر ؛ نظیر ویتنام و کرہ ؛ اتحاد جماہیر شوروی جانب آنہائی را گرفت کہ مائوئیستہا خود آنہا را "کشورهای سوسیالیستی" ملحوظ می دارند ؟ (کہہ شامل کوبا ؛ حداقل در زمان تہاجم امریکا بہ آن کشور نیز می شود) . چگونہ بر پایہ این نظریہ ہا می توان کمک های حیاتی و با ارزش شوروی بہ کوبا و ویتنام کہ ہموارہ مورد تاکید این دو کشور بودہ است را توضیح داد ؟

## نشان افتخار برای موبوتو !

با توجہ بہ وقایعی کہ در آنکولا و زئیر رویداد آیا می توان بہ مقابلہ با این حقایق آشکار پرداخت ؟ بدنیال رویدادہا در آنکولا ؛ چہ کسی منکر این واقعیت می تواند باشد کہ اتحاد جماہیر شوروی محرک اصلی جنگ نبودہ ؛ بلکہ فقط بہ یاری نظامی یکی از دو نیرو متخاصم برخاست ؟ بکلام دقیق تر ؛ چگونہ می توان طراح حملہ بہ زئیر را شوروی دانست و موبوتو را قہرمان مبارزہ برای استقلال کشور اعلام کردہ و بر گردنش نشان افتخار آویخت ؟

شالودہ ؛ بنای تفریک - سیاسی مائوئیستہا این است کہ گوہر و خطوط کلی عملکرد و سمت گیری ملیت های تحت ستم آفریقائی و آسیائی و امیکای لاتین ؛ در صحنہ مبارزات سیاسی بین المللی در طول ۳۰ سال اخیر انقلابی و مترقی بشمار می رود .

بدین ترتیب ؛ نظریہ پردازان ما ہرگونہ تحلیل مشخص از شیوہ ہائی کہ کشورهای مستعمرہ از آن طریق استقلال خود را بدست آوردند ؛ را بہ کنار می نهند . جعلی این کشورہا ؛ صرف نظر از اینکه استقلال خود را از طریق مبارزات طولانی و بسیج تودہ ہا و یا توسط مانورہای استعماری از بالا باز یافتند انقلابی بشمار می آیند . بوکاسا ہم تراز با بودین و یاسامورا مثل ہم تراز با ہوفرت بولگی قلمداد می شوند . ونیز بہ وجود طبقات حاکمہ داخلی در این کشورہا آن چنان برخورد می شود کہ توگوئی عامل درجہ دومی محسوب می گردند .

## جلاد تہران ؛ چندان ہم بد نیست !

مثلاً بہ وابستگی های مابین امپریالیزم امریکا و طبقات حاکمہ در کشورهای برزیل و ایران ہیچگونہ اشارہای نشدہ و یادربارہ

شدن پیمان نظامی اتلانتیک که صرفاً برای حفظ "دنیای آزاد" یعنی نظام سرمایه داری جهانی تأسیس شده است؛ مسئله کاملاً متفاوت دیگری است.

بهر حال، یکی از منفی‌ترین نتایج ناشی از تحلیل‌های اشتباه از دنیای دوم و بینش رهبران چین از "جبهه واحد علیه استیلا طلبی"، کم‌بها دادن آشکار به نقش و نیروی جنبش‌های کارگری در دنیای اول و دوم است. موضع سند در این باره بسیار روشن است. مقاله PEOPLE'S DAILY بی‌پروا ریه‌داهائی را که از سال ۱۹۶۸ تا کنون در اروپای غربی بوقوع پیوسته است به بوته فراموشی سپرده. مدتهاست که مطبوعات چینی فراموش کرده‌اند که خود در رابطه با وقایع مه سال ۱۹۶۸ چه نوشته بودند.

مطبوعات چینی چنانکه بایسته است، مبارزات عظیم اجتماعی - سیاسی در ایتالیا را که به مدت یک دهه آن کشور را به لگزه در آورده است، مورد تحلیل قرار نداده‌اند. در رابطه با اسپانیا موضوعی افراطی اتخاذ کرده و اهمیت رویدادهای پرتغال را به حداقل ممکن رسانیدند. و تنها نسبت به مانورهای "سوسیال - امپریالیزم شوروی" از خود اظهار علاقه نشان می‌دهند. در سند مورد بررسی، که هدفش ارائه جمع‌بندی جامعی است طبقه کارگر در اروپای غربی را بسادگی بديده اغراض گرفته و در عوض نویسندگان سعی دارند که نشان دهند که از هیچگونه چشم انداز انقلابی در غرب خبری نیست.

آن زمان که مجادله ما بین احزاب کمونیست چین و شوروی آغاز شد، پکن، مسکو را متهم به پیروی از سیاست سازش با امپریالیزم آمریکا می‌نمود. امروزه پکن تنها "دنیای دوم" بلکه ایالات متحده را نیز متهم به آن می‌کند که برخوردی زیاده از حد ملایم با شوروی دارد. مثلاً تنگ - سیائو - پینگ در مصاحبه‌ای در شماره ۲۴ - اکتبر لوموند چنین گفت:

امید است که در تلاش برای نابودی نقشه جنگ عمومی توسط شوروی، تمام جهان، دنیای سوم، دنیای دوم و حتی دنیای اول، ایالات متحده آمریکا به یکدیگر ملحق شوند.

در این مورد، در تجزیه و تحلیل‌های رهبران چین تا پیوستگی آشکاری بچشم می‌خورد. اگر این صحیح است که اتحاد جماهیر شوروی در اثر انحطاط به حرکت اردوگاه امپریالیستی پیوسته است - بزم رهبران چین که مدعی وقوع این "تراژدی تاریخی" هستند - و نیز بزم همین رهبران اگر این هم صحیح است که در تاریخ سی ساله اخیر جنبش کارگری در کشورهای سرمایه داری هیچگونه غلظت و آثار برخاست مشاهده نشده است، در اینصورت بسیار دشوار خواهد بود که برای آن خوش بینی غرضی که هواکوفت در گزارش خود به یازدهمین کنگره حزب کمونیست چین ابراز داشت، بتوان پایه و اساسی یافت؛ برای نمونه او گفت که اوضاع بین‌المللی "نه تنها خوبست" نه تنها نسبتاً خوبست. بلکه کاملاً خوبست. کاملاً خوب".

بهر حال، همه این ناسازگاری‌ها و تضادهای موجود در تحلیل‌ها رهبران چین نیابستی ما را در جهتی سوق دهد که تداوم ایدئولوژیک و شالوده واقعی بداعت‌های نظری مائوئیستی را از نظر بدور بداریم. در نقل قول‌های بیشماری از مائو و استالین که بدوران هک متفاوتی تعلق دارند، بازتاب عناصر تداوم را می‌توان مشاهده کرد. این تداوم عبارتست از کاربرد بیش "دشمن اصلی" بشکلی مکانیکی و با محتوایی فرصت طلبانه، همراه با شیوه‌های استالینستی نظریه‌سازی که صرفاً هدف آنها توجیه مانورهای تجربی است.

آن زمان که رهبران چین برای پاسخگویی به منتقدین خود، بویژه مدافعین ارتدوکس استالینیزم یعنی آلبانی، اتحاد استالین با کشورهای امپریالیستی را خاطر نشان می‌سازند، جای پای محکمی دارند. تداوم بین آنها و استالین تنها به فرمول‌های ایدئولوژیکی

و یا روش کار خلاصه نمی‌شود. این حقیقت مسلم همچنان بقوت خود پابرجاست که چین چه در دوران مائو و چه پس از مائو، هم چون اتحاد جماهیر شوروی در دوران استالین و پس از او، منافع جنبش‌های کارگری و توده‌های استثمار شده جهان را تحت الشعاع منافع حکومت خود و نیازهای حفظ موقعیت و امتیازات قشر بورژوازی حاکم قرار می‌داده است. از این روست که مثلاً چین به تئوری سوسیالیزم در یک کشور همچنان وفادار باقیمانده است.

## سفر نیکسون چه بکنه‌ای را نشان داد؟

تغییرات در سمت‌گیری در سیاست بین‌المللی چین که در پاره‌ای موارد به اتخاذ مجدد مواضع دوران‌های پیشین، اگر چه به شیوه‌ای بی‌نظام تر و با تداومی کمتر منجر گشت در تحلیل نهائی نتیجه چرخش سیاست امپریالیزم آمریکا در سال ۱۹۷۰ بود. واشنگتن مجبور گردید که به واقعیت چین جدید تن در داده و برنامه‌ای را که بمدت بیست سال تا آن زمان تعقیب می‌نمود، رها سازد. آمریکا راه را برای توافقات سیاسی و اقتصادی گشود و در صدد برآمد که زمینه شرایط هم زیستن کما بیش پایداری را فراهم نماید.

رهبری مائوئیستی به این گشایش عکس‌العمل بسیار مساعدی از خود نشان داده و سعی در توسعه آن نیز کردند. مثلاً دعوت غیر منتظره نیکسون به پکن در زمانیکه امپریالیزم آمریکا به شدیدترین حملات علیه ویتنام دست زده بود. هدف پکن از تمام اصلاحات ایدئولوژیکی بعدی، در چارچوب این سمت‌گیری جدید، که به اتخاذ نظریه تقسیم جهان به سه دنیا انجامید، نه تنها تشنج زدائی بلکه سازش در مقیاس وسیع است. رهبران چین امید دارند که اگر موفق به جلوگیری از جنگ نشوند دستکم بتوانند آن را به تاخیر اندازند تا چین قادر گردد که زمان لازم برای تقویت پایه‌های اقتصادی کشور را بدست آورد.

## بهای راه اشتباه

کسانی که می‌پندارند سیاست چین، صرفنظر از شبهه نظریه‌هایی که برای توجیه سیاست‌های خود طرح می‌کند، آنچنان هم فاجعه انگیز نیست، کاملاً در اشتباهند.

اولاً، تعارضات ما بین چین و شوروی (نباید فراموش کرد که مسئولیت آن برای مدتی طولانی بعهدہ بورژوازی‌های مسکو بود) در گذشته فرصت‌های بسیاری برای مانور دادن در اختیار امپریالیزم قرار داد. این امر امروزه هم صادق است.

ثانیاً، تمرکز آتش حملات چین بر شوروی بطور خود بخود به معنای تضعیف مبارزه علیه امپریالیزم آمریکا است.

ثالثاً، سمت‌گیری در جهت سازش‌های قابل ملاحظه سیاسی با کشورهای سرمایه داری "دنیای دوم"، ناگزیر برای طبقه کارگر در کل این منطقه حائز اهمیت نتایج منفی به بار می‌آورد. هم چنین سازش با مپوتوها، نومپری‌ها و بر خورد مشفق‌کننده با پهلوشه بدن نتایج وخیم نبوده است.

اگر جهت‌گیری‌های پیشین‌های اتخاذ شده توسط پکن جامه عمل پوشند، کار سرسخت‌ترین دشمنان طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش آسان شده و به مبارزات طبقه امپریالیزم و سرنگونی سرمایه داری صدمات جبران ناپذیری وارد خواهد شد و موانعی جدی بر سر راه این مبارزات بوجود خواهند آمد. این نکات واقعیتی است که با هیچگونه ایهامی نمی‌توان آنرا تغییر داد. □